

علی عباس آبادی^۱*

آرمین امینی^۲

چکیده:

با توجه به اینکه در هزاره سوم بحران‌های امنیتی همچون تروریستی بسیار افزایش یافته است، توجه نویسندگان و تحلیل‌گران به دلایل و خاستگاه تروریسم از چشم انداز فلسفه سیاسی اعم از فلاسفه کلاسیک و متاخر نیز بیشتر شده است. تعامل اندیشه سیاسی و امنیت با تکیه بر آثار متفکرانی همچون هابز، هانا آرنٹ و هایدگر، رابطه‌ای دیالکتیکی و امر تراژیک و اخلاقی را بوده است. فلاسفه سیاسی خاستگاه گرایش به امنیت را در انسان شناسی، ماهیت دولت و سعادت‌مندی انسان‌ها جستجو می‌کنند. سوال و هدف محوری این پژوهش نشانگان تروریسم و امنیت در اندیشه سیاسی هانا آرنٹ است. با روش تبیینی می‌توان گفت که بر اساس اندیشه سیاسی آرنٹ همچون توتالیتاریسم می‌توان گفت که تروریسم خاستگاهی مبتنی بر انسان تنها و فاقد هویت دارد. آرنٹ استدلال می‌کند که در حالیکه امنیت در دموکراسی‌های لیبرال سیاسی با توجه چالش‌های انسانی و اخلاقی بسیار افزایش یافته است. گرچه امنیت نوعی «ضدسیاسی» غیر لیبرال و غیر دموکراتیک است. تروریسم به دلیل وضعیت اتمیزه شدن فرد بر آمده از خصلت قانونی و ایدئولوژیک توتالیتاریسم و جامعه توده‌ای و فقدان جامعه مدنی است. در واقع چالش‌های امنیتی در سطح خرد و کلان محصول روابط نامطلوب انسانی، از خود بیگانگی، انسان رها شده و ابزاری شدن انسان‌ها و تضاد غرب و سایر فرهنگ‌ها است.

واژگان کلیدی: تروریسم، جهانی شدن، فلسفه سیاسی، توتالیتاریسم، هانا آرنٹ

^۱ - کارشناسی ارشد علوم سیاسی: نویسنده مسئول

^۲ - دانشیار گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، واحد کرج، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ایران

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۳/۰۱ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۴/۱۲ - صفحات ۱-۲۲

در سده ۲۰ با اندیشه‌های بسیار متعدد و متناقضی مواجه می‌شویم که با اندیشه‌هایی با عنوان چپ و راست، اتوپیا، ایدئولوژی، راست جدید، چپ جدید، بنیادگرایی، فمینیست، پست مدرنیست، پست لیبرالیسم، جامعه‌گرایی، پست فمینیست و پست سکولاریسم مواجه می‌شویم. اندیشه‌هایی که در برخی مواقع کاملاً در مقابل یکدیگر قرار گرفته‌اند. اندیشه‌های سیاسی در خلاء شکل نمی‌گیرد، اندیشه‌های سیاسی پاسخی است به چالش‌ها و پرسش‌های زمانه قرن ۲۰ که با چالش‌های عدیده و متغیری روبرو بود، سده ۲۰ با چالش‌ها و در واقع با تغییراتی در عرصه تکنولوژی، صنعت و فناوری مواجه شد که این تغییرات و پیشرفت‌ها باعث بوجود آمدن یکسری بحران‌ها در عرصه اجتماعی، فرهنگی و هویتی شدند که از سویی دیگر تحولات سیاسی در سده ۲۰ بیش از سایر دوران‌ها صورت گرفت، تحولاتی که شاید چندین برابر تغییرات سیاسی گذشته تلقی می‌شوند و همچنین باید به جنگ‌های نظامی بزرگ این دوران و پیشرفت‌های نظامی و تسلیحاتی اشاره کرد که با توجه به تأثیرات خود بخصوص در زمینه کشتارهای عظیم انسانی، ایجاد واهمه و ترس در میان انسان‌ها، افزایش قدرت دولت‌ها، چالش‌ها و بحران‌های نوینی را بوجود آوردند، در واقع در سده ۲۰ تغییرات و تحولات در عرصه‌های مختلف اعم از فنی، اقتصادی، تکنولوژی، فناوری، جنگ‌ها و همچنین تحولات در ذائقه و سلیق انسان‌ها و به طبع تغییر در انتظارات و مطلوبیت انسان‌ها، افزایش قدرت فناوری اطلاعات و رسانه‌ها و افزایش پیوند بین سرمایه و قدرت باعث بوجود آمدن بحران‌ها و چالش‌هایی در سده ۲۰ و همچنین سده ۲۱ شد، این بحران‌ها در عرصه‌های هویتی، معنوی، اخلاقی، انزوگرایی انسان‌ها، دموکراسی و اقتدار بوجود آمده است. با توجه به این بحران‌ها و چالش‌ها اندیشه‌های سیاسی متنوعی نیز بوجود آمدند به عبارت دیگر از یک سو آرا و نظرات برجسته‌ایی ارائه شدند و از سویی دیگر چرخش‌ها در نظریات و ایدئولوژی‌های سیاسی سده ۲۰ بسیار زیاد بوده است، این تحولات و تغییرات در ابتدا بر مسائل جامعه تأثیر می‌گذارند و منجر به ارائه اندیشه‌های سیاسی می‌شوند.

یکی از مسائل حساس جامعه بین‌المللی در عصر امروز، پدیده تروریسم و آثار آن در تحولات روابط بین‌الملل است. ناکامی در نیل به اجماع در تعریف تروریسم از موانع عمده برای تعامل با این پدیده در سطح بین‌الملل محسوب می‌شود زیرا هر گروه یا دولتی آن را بر حسب نگرش، مصالح و منافع خود تعریف می‌کند. نوشتار حاضر به بررسی مسئله تروریسم، استراتژی‌ها، اهداف، ویژگی‌ها و انواع مختلف آن و چگونگی تحول این مفهوم در روابط بین‌الملل می‌پردازد. بحث اساسی مقاله این است که تروریسم و مبارزه با آن بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ از سطح ملی و داخلی کشورها خارج شده و بعدی فراگیر و بین‌المللی یافته است.

این پژوهش رویکرد فلاسفه سیاسی سده بیستم غرب بخصوص هانا آرنٹ را به عنوان یکی از متفکران تاثیرگذار غرب به رابطه امنیت ملی و تروریسم می‌پردازد.

مرور ادبیات

گرچه آثار متعددی درباره امنیت وجود دارد ولی در ارتباط فلسفه سیاسی و امنیت و به طور امنیت در اندیشه‌های آرنٹ بسیار محدود است.

- «امنیت» اصغر افتخاری؛ کتاب حاضر از مجموعه مفاهیم بنیادین علوم انسانی اسلامی است که با هدف بررسی و تحلیل عمده‌ترین مفاهیم درون دینی و برون دینی در این زمینه منتشر شده است. موضوع این کتاب، بحث درباره «چیستی و اصول حاکم بر نظریه اسلامی امنیت» است.

- «امنیت ملی» کتاب امنیت ملی نوشته قباد حاجی‌زاده، شاخصه‌هایی چون توسعه سیاسی و امنیت ملی، احزاب سیاسی و مطبوعات را مورد بررسی قرار می‌دهد. توسعه سیاسی و امنیت ملی دو متغیر کلیدی کتاب امنیت ملی را در بر می‌گیرند. متغیر مستقل توسعه سیاسی به عنوان یک اصل مهم در جامعه شناختی سیاسی می‌باشد به طوریکه میزان آن تعیین کننده نوع حکومت و اساس تصمیم‌گیری‌ها و چگونگی مشارکت مردم با حکومت و برعکس به شمار می‌رود و اساس دموکراسی‌های معاصر را هم شامل می‌شود.

- کتاب «امنیت ملی و فضای سایبر» نوشته حمید حکیم، سعید غلامی و سهیلا منصوری قوام آبادی، به شکلی نظام‌مند و علمی و با ترتیبی منطقی به بررسی سه حوزه مهم و مورد نیاز در این زمینه؛ ارتباط و تعامل فضای سایبر و امنیت ملی و ارائه مدل در این خصوص، استراتژی امنیت سایبری ملی و طبقه‌بندی و ارائه مدلی برای دفاع سایبری می‌پردازد. در بخش اول کتاب امنیت ملی و فضای سایبر (National Security And Cyberspace) به ارتباط امنیت ملی و امنیت سایبر و نقش تهدیدهای سایبری پرداخته شده و بر مبنای نظریه امنیت بوزان این مهم بررسی شده است.

- کتاب «تروریسم و امنیت ملی» تالیف محمد مهدی ملکی؛ اثر حاضر بخشی از مجموعه یادداشت‌های مولف در رسانه‌های مختلف است و مشتمل بر موضوعات مختلفی پیرامون روند تشکیل گروه‌های تروریستی نوینی چون داعش، جبهه النصره و بوکوحرام است که در سال‌های اخیر به عنوان مهمترین معضل امنیتی در جهان شناخته می‌شوند.

- در کتاب «امنیت و روابط بین‌الملل» نویسنده ادوارد کولودزیچ استاد علوم سیاسی دانشگاه ایلینویز و رئیس مرکز مطالعات جهانی از تجارب دانشمندان بنام این رشته در بررسی امنیت بهره گرفته و نشان دهد هریک از نظریه‌های روابط بین‌الملل چگونه به موضوع امنیت می‌پردازند.

بازشناسی مفهوم تروریسم

نظریه ابزاری: این مکتب فکری معتقد است، تروریسم نتیجه عکس‌العملی عقلانی و ابزاری در برابر رقیبی قدرتمند است. بنا بر این تعریف، تروریست‌ها به دنبال کاراترین و کم هزینه‌ترین راه مقابله با دشمن قلدتر به تروریسم روی می‌آورند. در پیامد این تحلیل، دو راه مقابله با تروریسم پیشنهاد می‌شود: «دفاع» که تاکتیک‌هایی مانند تلافی غیر متعارف را در بر دارد و «پیشگیری» که شامل علاج واقعه قبل از وقوع است. در هر دو این موارد عکس‌العمل باید به قدری شدید باشد که با افزودن بر هزینه و کاستن سود پیش‌بینی شده، تروریست‌ها را وادار کند که در محاسبات خود تجدید نظر کنند و از این تصور که تروریسم راه ارزان و ساده تفوق بر دشمن برتر است، دست بردارند.

نظریه سازمانی: این مکتب فکری هم تروریسم را عقلانی و هدفمند، اما اهداف آن را هماهنگ با اهداف سازمانی از قبیل «بقای سازمان»، «جذب و حفظ اعضا» و «رقابت با سایر سازمان‌ها» می‌داند. در پیامد این تحلیل، راه‌هایی برای مواجهه با تروریسم پیشنهاد می‌شود، از قبیل کاستن هزینه ترک سازمان‌های تروریستی از طریق اعلام بخشش عمومی در منطقه یا ترغیب سازمان‌های موازی غیر تروریستی برای جذب اعضای سابق یا هواداران عقیدتی سازمان‌های تروریستی. نظریه فرهنگی: این نظریه متکی بر این باور است که تروریسم به ندرت، تنها یک مسأله فردی یا حتی سازمانی است. این رویکرد، نقطه آغازین تروریسم را فرهنگی می‌بیند که خود را مورد تهاجم، محاصره، یا تحقیر می‌یابد و راه‌های متعارف مقابله با این بلیات را محدود یا مسدود می‌انگارد. چنین فرهنگی آمادگی ایجاد «خرده فرهنگ»‌های افراطی را خواهد داشت که در آنها، اعضای پرشور و سرخورده، مجاری عادی فعالیت سیاسی و اجتماعی سنت‌های دینی و غیردینی فرهنگ خود را، به نفع رادیکالیسم رها می‌کنند. این خرده فرهنگ‌ها دو کارکرد دارند: تعلیم «دیدگاه‌ها»ی نوینی که مواضع افراطی را توجیه می‌کنند و آموزش «مهارت‌ها»ی لازم برای اعمال این مواضع. البته نفس پیدایش و بالندگی خرده فرهنگ‌های افراطی، در حکم ایجاد شرایط مساعد برای نضج آنها محسوب می‌شود. با فراهم شدن سایر عوامل، از جمله رادیکالیزه شدن بیشتر فرهنگ، به دلایل درونی یا بیرونی، چنین محیط‌هایی به مراتب افراطی‌تر شده، مقدمات و مواد خام تروریسم را فراهم می‌کنند. نویسنده در ادامه می‌گوید: سخن این جاست که هر چند تروریسم پدیده‌ای جدید است و ریشه در فرایندهای سکولار دارد، شکی نیست که برخی مذاهب جهانی نوعی تروریسم را در دامن خود پرورده‌اند. این انواع مذهبی تروریسم، به نوبه خود از اصول و باورهای این ادیان سود جسته، اهداف و وسایل نیل به آنها را توجیه کرده‌اند و حال سؤال این جاست که چه عناصری در دین وجود دارند که مورد سوء استفاده تفکر تروریستی قرار

گرفته‌اند. مارک یوگ نمایر و ریچارد کیمبال برخی از این عناصر را یادآور می‌شوند: نخست باور همه ادیان به نبردی ابدی میان خیر و شر است. همه مذاهب، بگونه‌ای به نبرد میان نیروهای اهورایی و اهریمنی معتقدند. باور دیگر، نقش تعیین کننده انسان‌ها در این نبرد بین حق و باطل است که در آن سعادا از اشقیا جدا می‌شوند. باور سوم اعتقاد به دوران حساسی در تاریخ است که صحنه آخرین نبرد بین نور و ظلمت خواهد بود و از آن در ادیان ابراهیمی به عنوان آخر الزمان یاد شده است.

پاول پیلار تروریسم را خشونت از قبل طراحی شده‌ای می‌داند که با جهت‌گیری خاص سیاسی که علیه اهداف غیرنظامی و از سوی گروه‌های فروملی یا عوامل مخفی که معمولاً برای تأثیر-گذاری بر مخاطبین به کار گرفته می‌شود، تعریف می‌کند (Pillar, 2004: 13) و رابرت فیلیپس ادعا می‌کند که تمامی منابع فکری تروریسم از سه ایده غربی شکل می‌گیرد. (موریس، ۱۳۹۲: ۱۸) حاکمیت مردمی، استقلال در تعیین سرنوشت و نتیجه‌گرایی اخلاقی. جان بای هیس تروریسم نوین را تروریسم پسامدرن نام نهاده و آن را در چارچوب اهداف و قالب‌های مدرن همچون قدرت‌طلبی و منفعت‌جویی ندانسته و برای آن اهداف و قالب‌های غیرمدرن یا فرامدرن همچون مذهب، هویت و جهانی‌شدن قائل است. (Byhis, 2005: 512) تورنتون سه ویژگی را شاخصه تروریسم می‌داند. (Thornton, 1964: 73) کیفیت خشن اقدامات تروریستی، ماهیت خشن خود تروریسم و ویژگی سمبولیک عمل خشونت‌بار. در حال حاضر می‌توان نظریات و تئوری‌های علمی پیرامون علل وقوع تروریسم را در چهار دسته بررسی کرد: ۱. محققینی که فقط نقش عوامل درونی همچون عوامل زیستی، عصبی، هورمونی و نیاز به احترام و غریزه شهرت را مهم می‌دانند؛ ۲. پژوهشگرانی که فقط نقش عوامل درونی را در بروز تروریسم موثر می‌دانند؛ ۳. پژوهشگرانی که ارزش کمتری به عوامل روانی قائل بوده و بر روی عوامل محیطی تأکید دارند و ۴. صاحب‌نظرانی که ترکیبی از عوامل درونی، روانی و محیطی را زمینه‌ساز تروریسم می‌دانند.

تروریسم و نظریات روابط بین‌الملل

تروریسم، بر هم زننده امنیت است و امنیت یکی از مهمترین موضوعات نظریه‌های روابط بین-الملل محسوب می‌شود. هر کدام از نظریات اصلی روابط بین‌الملل، پیرامون تروریسم به صورت مستقیم و نیز غیرمستقیم، در قالب مفاهیمی همچون ناامنی و آناشری، مفروضات و نتایجی را بیان داشته‌اند. بررسی دیدگاه‌های تمام نظریات روابط بین‌الملل پیرامون تروریسم در فرصت این مقاله نمی‌گنجد، به همین دلیل، به یکی از مهمترین و با سابقه‌ترین دسته بندی‌ها رجوع می‌کنیم. ای. اچ. کار و به تبع او تقریباً همه نظریه‌پردازان واقع‌گرا، نظریه‌های روابط بین‌الملل را به دو گروه اصلی واقع‌گرا (Realism) و آرمان‌گرا (Utopianism) تقسیم می‌کنند که این تقسیم بندی،

منشأ بسیاری از تقسیمات بعدی نیز شده است. رئالیسم به نئورئالیسم تبدیل شد و لیبرالیسم، نئولیبرالیسم را معرفی کرد. با این توضیح، در میان نظریات روابط بین‌الملل، دو نظریه واقع-گرا و آرمان‌گرا بنیادی‌ترین نظریات محسوب می‌شوند و مناظره اول این حوزه نیز محصول رقابت نظری این دو نظریه است.

رئالیسم و تروریسم

فلسفه بدبینانه ماکیاولی و هابز، انسان را موجودی شرور، خودخواه و منفعت‌طلب تعریف می‌کرد که شرارت، پرخاشگری، خودپرستی و خشونت را در ذات خود دارد. رئالیست‌ها نیز به همین نحو، انسان را بد ذات می‌دانستند که خشونت و منازعه در سرشت وی، امری طبیعی و غریزی است. پس کشورها نیز همچون انسان‌ها مهمترین دغدغه‌شان، بقا و ادامه حیات است. کشورها حتی از افراد نیز بیشتر احساس ناامنی می‌کنند، چون در نظامی قرار دارند که فاقد هرگونه مرجع و اقتدار مرکزی مشروع است که از به کارگیری زور و خشونت جلوگیری کند. در چنین وضعیتی، کشورها ارجحیتی بالاتر از امنیت و قدرت ندارند. در نتیجه، قدرت طلبی امری طبیعی در روابط بین‌الملل است و تأمین آن، حتی با توسل به زور و جنگ نیز جایز است. (فیروزآبادی، ۱۳۸۱، شماره ۸۷) در هر صورت و با این چنین نگاهی، مسائلی که برای یک دولت، مهم و حیاتی به نظر می‌رسند، برای دولت‌های دیگر حیاتی و مهم محسوب نمی‌شوند. زیرا سیستم بین‌الملل، دولت - مرکز می‌باشد و هر دولتی در آن، منافع ملی خود را دنبال می‌کند.

لیبرالیسم و تروریسم

لیبرال‌ها از مفروضه‌های مشترکی راجع به واقعیت و جهان سیاست برخوردارند. به طور کلی، جهان‌بینی لیبرالیسم بر اعتقادات و مفروضه‌های زیر استوار است: ۱- سرشت و ذات بشر، اساساً خوب و نوع دوستانه است. بنابراین، انسان‌ها قادر به کمک متقابل و همکاری هستند. ۲- رفتار بد انسان، محصول و معلول انسان شرور نیست، بلکه معلول نهادها و ترتیبات ساختاری بشر است که انسان‌ها را تحریک می‌کند تا خودپرستانه عمل کنند و به دیگران آسیب برسانند و بجنگند. ۳- انسان اگر بر مبنای فطرت خوب و نوع دوست خود عمل کند، رفتاری همکاری‌جویانه و صلح آمیز خواهد داشت. به تبع آن، اگر انسان‌ها و سیاستمداران خودساخته و آموزش دیده در کشورها قدرت را به دست گیرند، صلح و همکاری بین‌المللی تحقق خواهد یافت. ۴- برای استقرار صلح و همکاری بین‌المللی، باید نهادها و ساختارهایی که انسان در آن از فطرت خود دور افتاده است و بر اساس آن، رفتار و عمل نمی‌کند را اصلاح کرد. همچنین برای اینکه بشر و فرد بتواند بر مبنای فطرت خود عمل کند، فرایندها و نظام‌های تربیتی و اجتماعی باید اصلاح شود.

۵- کشورها نیز ذاتاً خودپرست و جنگ طلب نیستند، بلکه برعکس، همکاری جو و نوع دوست هستند و بنابراین قابلیت اصلاح رفتارهای نابهنجار خود را دارند. (والث، ۱۳۹۳: ۸۷)

داشتن رویکرد انتقادی به پدیده تروریسم

مجموعه‌ای از تعهدات فرانظری و اخلاقی- هنجاری را در بر می‌گیرد که یک موضع انتقادی نسبت به جریان ارتدوکس حاکم بر ادبیات مربوط به تروریسم دارد. از این منظر، رویکرد انتقادی یک پروژه ضدهژمونیک است که درصدد قرار گرفتن فراتر از نظریه حل مشکل در چارچوب وضع موجود است. (قوام، ۱۳۸۹: ۱۳-۱۲) بنابراین از لحاظ هستی‌شناسی در رویکرد انتقادی، تروریسم اساساً یک واقعیت اجتماعی است و ماهیت آن وابسته به بافت، شرایط، قصد و نیت و فرایند اجتماعی، فرهنگی، قانونی و سیاسی است. پس تروریسم نمی‌تواند یک وضعیت خاص مشخص باشد (Jackson et al, 2009: 222) براساس نظریات انتقادی، تروریسم زمان‌مند و مکان‌مند است و نمی‌توان اطمینان داشت که یک گروه تروریستی تا ابد تروریستی خوانده شود. به همین دلیل، ممکن است یک حمله انتحاری در فلسطین از سوی اسرائیل، تروریستی و از سوی برخی کشورهای دیگر دفاع محسوب گردد.

بررسی مبانی فلسفه سیاسی هانا آرنٹ

توتالیتاریسم؛ آرنٹ معتقد است استبداد یک‌صورت سیاسی است که شبیه برهوت است، و واجد شرایطی است که زندگی انسان را دشوار می‌کند. اما توتالیتاریسم یک طوفان شن است که همه زندگی را مدفون و جهان را خفه و محو و نابود می‌کند. مطالبی که آرنٹ در این جلد از «ریشه‌های توتالیتاریسم» دارد، ربط بین توتالیتاریسم نازی و توتالیتاریسم استالینی را روشن می‌کنند. او با بحث روانشناسی توده‌ها، می‌گوید توتالیتاریسم می‌تواند توده‌ها را سازمان بدهد، اما نه به دلیل نیازها یا اهداف مشترکشان؛ بلکه فقط برای آن‌که در خدمت اهداف یک اقلیت قرار می‌گیرند. از نظر آرنٹ، احزاب سیاسی و اکثریت‌های پارلمانی، در چشم جنبش توتالیتار چیزهایی غیرضروری و زائد هستند.

یکی از بررسی‌های آرنٹ در بحث بررسی توتالیتاریسم، متمرکز روی عامل تبلیغات است. از نظر او، تبلیغات، ابزار مهم توتالیتاریسم است که فقط بر تداوم تکیه دارد. آرنٹ هم مثل واسلاو هاول رئیس‌جمهور فقید جمهوری چک معتقد است سازمان توتالیتاریسمی با استفاده از تبلیغات، جهان مجعول را به جای واقعیت جا می‌زند. ساختارهایی که در نتیجه این تبلیغات شکل می‌گیرند، عامل حفظ فاصله مردم از واقعیت اصیل جهان هستند. آرنٹ می‌گوید سازمان‌های ظاهری از وجوه خاص، منحصربه‌فرد و مهم رویکرد توتالیستاریسمی هستند. همچنین معتقد است نازی‌ها (به‌عنوان یکی از نمادهای حکومت توتالیستاریسمی) مجعول بودن موقعیت‌شان را در نمی‌یافتند

چون هواداران که افراد عادی و معمولی جامعه بودند، معتقد بودند موقعیت و موضع نازی‌ها درست و پذیرفتنی است. این فیلسوف آلمانی معتقد است درباره نازی‌ها، هواداران هم تبدیل به حفاظی شدند تا اعضای حزب نتوانند واقعیت‌های جهان را ببینند و هم جلوه‌ای ظاهری به جنبش توتالیتاری برای جهان خارج می‌دادند. خلاصه آنکه هواداران هم حفاظی می‌شدند که اعضای حزب بتوانند واقعیت‌های جهان نبینند و هم جلوه‌ای ظاهری به جنبش توتالیتار برای جهان خارج می‌دادند. در مجموع آرنست معتقد است توتالیتاریسم با جلوگیری از رویارویی هریک از لایه‌های جنبش در سازمان با واقعیت، افسانه مجعول خودش را می‌پروراند.

وضع بشری؛ «وضع بشری» مهم‌ترین اثر فلسفی هانا آرنست است. پروژه اصلی‌اش هم در کتاب مذکور، چنین بوده است: «اندیشیدن به آنچه می‌کنیم» تکافتادگی و تنهایی انسان قرن بیستم، همان‌طور که در پایان بحث توتالیتاریسم به آن اشاره شد، و موقعیت‌های تازه خلق‌شده در این قرن از جمله مطالب موردنظر در این‌بررسی او بوده‌اند. آرنست در «وضع بشری» دنبال این بود که از خودبیگانگی مدرن چگونه از دل شرایط تاریخی برآمده و در همین کتاب است که آرنست درباره تمایز امر خصوصی و امر عمومی بحث می‌کند و از دوران یونان باستان برای نمونه‌های بحثش کمک می‌گیرد. به اعتقاد آرنست، علی‌رغم محدودیت‌های اندیشه یونانی، در این اندیشه بصیرت‌های عمیقی هم هست که می‌توانند کمک کنند به آنچه امروز می‌کنیم، بهتر فکر کنیم. از نظر آرنست، از دوران تسلط تمدن رومی و در خلال قرون وسطی، تمیزگذاری قاطع میان قلمرو خصوصی و قلمرو عمومی اندک‌اندک از میان رفت. علاوه بر این، قلمروی تازه اجتماعی هم به مرور سر برآورد.

آرنست معتقد است هر شخصی، هرچه هست، چیزی بیش از آنی است که انجام می‌دهد یا می‌سازد. برای آنکه این جنبه از زندگی انسانی بروز پیدا کند، نیازمند قلمرو دیگری هستیم که قلمرو سیاسی نام دارد. آرنست تحلیل مارکس را درباره از خودبیگانگی زحمت جدی می‌گیرد و می‌گوید درست است زحمت‌کشان در کنار دیگران زندگی می‌کنند، اما تنها هستند و از زندگی پرکثرت حذف شده‌اند. اگر بخواهیم مولفه امید را در بحث وضع بشری آرنست جستجو کنیم باید بگوییم امید او در این بحث، مبتنی بر امکان‌هایی است که در بخشش و قول می‌بیند. (جانسون، ۱۳۹۸: ۱۰۲)

تحلیل‌های آرنست از قلمروهای خصوصی، اجتماعی و سیاسی و از زحمت و کار و عمل، همگی مقدمه‌ای هستند بر تامل او در عصر مدرن و جهان مدرن. در عصر مدرن، مردم از یک جهان مشترک و بر ساخته خودشان در دو جهت درون و بیرون فاصله گرفتند. بیرون به سمت فضا و درون به سمت خویشن‌های تک افتاده. آرنست با اشاره به فاصله‌گرفتن از بیرون، می‌گوید این

فرارفتن از زمین، درعین حال نوعی بیگانگی از جهان تجارب مشترک هم هست. عصر مدرن یک حوزه بروز نیافریده که در آن انسان‌ها بتوانند با همدیگر گشوده و عیان سخن بگویند. یکی دیگر از زوایای اندیشه آرنت درباره جهان مدرن، اهمیت تفکر است. او ضمن این که می‌پذیرد تفکر، عین عمل نیست، می‌گوید واقع همان قرن بیستم و بوروکراسی و توتالیتاریسمی بود که بر این قرن سایه افکنده بود و قلمرو عمومی را کوچک و محدود کرده بود.

آثار پسامرگِ آرنت درباره سیاست

دریافت آرنت از سیاست عموماً به عنوان یکی از اصیل‌ترین‌ها در تاریخ اندیشه سیاسی غرب مورد ستایش قرار گرفته است. برخلاف فلاسفه باستان مانند افلاطون یا ارسطو، او سیاست را وسیله‌ای برای فعلیت‌بخشی یک نظم انسانی ایده‌آل یا پی‌جویی شادمانی نمی‌داند. برخلاف فلاسفه مدرن مانند هابز یا لاک، او زندگی سیاسی را نتیجه یک قرارداد اجتماعی که از طریق آن توده‌های متخاصم (antagonized multitude) از وضع طبیعی جنگ‌زده‌شان دور می‌شوند، نمی‌داند. حتی در میان نظریه‌پردازان سیاسی معاصر، تأکید آرنت بر وضع بشریِ تکثر (human condition of plurality) و خصلت افشاگرانه عمل (relevatory feature of action)، دریافت او از سیاست را از دریافت لئو اشتراوس (Leo Strauss) که بر پی‌جویی "نظم سیاسی برحق یا نیک" تأکید دارد، و از دریافت جان رالز که بی‌طرفی وضعیتی/دولت (neutrality of state) و به‌کارگیری "خرد عمومی" (public reason) را پیش‌فرض قرار می‌دهد، جدا می‌کند.

آرنت در آثاری که در دوران حیات او منتشر شد، هیچ‌گاه صریحاً توضیح نداد که "سیاست" یعنی چه یا چه معنا و اهمیتی برای جهان انسانی دارد. او در وضع بشر (The Human Condition)، ظرفیت انسانیِ عمل، وضع گریزناپذیرِ تکثر و زاینده‌گی (natality) و تقسیم‌بندیِ امر عمومی و امر خصوصی را تشریح کرد، اما در آن زمان صحبتی از معنا و مفهوم سیاست نکرد. همچنان که در بالا گفته شد، موضوعات مورد بحث او با بیان خاصی از خودِ سیاست همسان هستند. در میان گذشته و آینده (Between Past and Future/BPF)، او به بررسی مفاهیم سنت، تاریخ، اقتدار، آزادی، آموزش، فرهنگ و ... می‌پردازد؛ اما اینجا هم فصل منفردی درباره سیاست وجود ندارد. مشهورترین بیاناتی که او درباره سیاست می‌نویسد مانند این است: "علت وجودی سیاست، آزادی و میدانِ تجربه‌ی آن، عمل است." (BPF: 146) با این حال، این نه تعریف و نه تبیین مفهوم سیاست است.

حقیقتی که آرنت با اشتیاق از آن دفاع می‌کند همواره با این معنای سیاست در تضاد است، زیرا سیاستمداران مایل‌اند با دروغ، تبلیغات و دستکاری افکار عمومی برای رسیدن به قدرت مبارزه کنند. به هر حال، آرنت به سرعت می‌افزاید که این کل ماجرا نیست. "از این منظر، ما از محتوای

واقعی زندگی سیاسی، از خوشی و سربلندی‌ای که از همراهی با همتایان خود، از عمل‌ورزی با یکدیگر و نمایان شدن در ملأ عام و از جای دادن خودمان در جهان به وسیله سخن و کردار ناشی می‌شود، و بنابراین از کسب و حفظ هویت شخصی‌مان و شروع چیزی تماماً نو، ناآگاه می‌مانیم". (BPF: 263) این دریافت دوم از سیاست، بی‌شک همان ایده‌آل آرنت از سیاست اصیل است.

آرنت دوباره به دو سطح متفاوت از سیاست اشاره می‌کند. سیاست را می‌توان "به معنای معمول آن، به عنوان رابطه میان حاکمان و محکومان" تعریف کرد. اما اگر این‌گونه تعریف شود، هیچ راهی برای جلوگیری از جانبداری‌های مردم علیه سیاست- این جانبداری‌ها که "سیاست داخلی پارچه‌ای است بافته‌شده از دروغ‌ها و فریبکاری‌های منافع مشکوک و حتی ایدئولوژی‌های مشکوک‌تر، در حالیکه سیاست خارجی بین تبلیغات بی‌روح و کاربست قدرت برهنه، در نوسان است". (PP: 97-98)- باقی نمی‌ماند. در اثر این درک "معمول" یا "کوتاه‌فکرانه" از سیاست، هیچ بختی برای این‌که امور عمومی بتواند مردمی را که می‌خواهند یک زندگی شرافتمندانه یا حداقل تا حدی نجیبانه داشته باشند، جلب کند.

خوشبختانه، سیاست را می‌توان به گونه‌ای دیگر نیز معنا کرد. به بیانی بسیار کوتاه، آرنت ادعا می‌کند: "معنای سیاست، آزادی است." این یعنی، سیاسی‌بودن همانا و آزاد بودن همان. این تعریف ساده و مختصر است، اما همان‌طور که آرنت توضیح می‌دهد، سادگی و نیروی قطعیت- بخش آن در این واقعیت نهفته است که سیاست، درون جهان بشری وجود دارد (PP: 108). آزادی علت وجودی و ذات سیاست است. علت وجودی است، زیرا موجودات انسانی، با نظر به لذت‌بردن از تجربه آزاد بودن، همراه با هم زندگی می‌کنند، همراه با هم عمل می‌کنند، یا حتی همراه با هم مبارزه می‌کنند. ذات زندگی سیاسی است، زیرا بدون آزادی، عمل به سطح رفتار و سخن به سطح لفاظی تقلیل پیدا می‌کند. آنچه در این‌جا برای ما اهمیت دارد، این است که آرنت با وجود حمایتش از آزادی نقل مکان و رهایی از ضرورت زیستن، تأکید دارد که این آزادی "مقصود غایی سیاست نیست." به عبارت دیگر، "سیاست و آزادی یکسان‌اند، و هر جا این نوع از آزادی وجود نداشته باشد، فضای سیاسی به معنای حقیقی آن وجود نخواهد داشت". (PP: 129). کج‌نویسی از نگارنده مقاله آزادی، به خودی خود، ماهیت سیاست است، در حالیکه وسیله‌ای که با آن فضای آزادی بنا نهاده می‌شود، لزوماً "سیاسی" نیست. در تجربه یونانی، قانونگذاری، سیاست خارجی و جنگ "وسیله"‌هایی بودند برای بنا نهادن یا حفاظت از یک فضای سیاسی، اما خود این موارد "قطعاً سیاسی نیستند." آن‌ها پدیده‌های حاشیه‌ای برای سیاست هستند و بنابراین خودِ سیاست نیستند". (PP: 129-130)

ویژگی‌های توتالیتاریسم

ایدئولوژی و قرائت واحد، تبلیغات سنگین و پرهزینه، توسعه نظام پلیس مخفی، انحصار رسانه‌های گروهی و اخبار کانالیزه‌شده، تقویت همه‌جانبه ارادل و اوباش و سایر وفاداران، بسترسازی برای خشونت اجتماعی، حذف اندیشه و تفکر، ناکجاآبادسازی کاذب، نظریه دشمن فرضی، اتمیزه کردن جامعه، مخالفت شدید با روابط اصیل انسانی، سازمان‌دهی جامعه به سوی تقویت پیشوا، فقدان پای‌بندی به ارزش‌های اخلاقی، انسانی و دینی، ایجاد فضای ترور، ارباب، سرکوب، شکنجه، محرومیت منتقدان و معترضان از همه‌ی حقوق و ترویج ابتذال در هنر و فرهنگ از محوری‌ترین ویژگی‌های نظام توتالیتاریسم است.

از دیدگاه آرنت، توتالیتاریسم با حکومت‌های استبدادی تفاوت دارد. حکومت توتالیتار خودکامه و غیرقانونی نیست بلکه حکومت نوعی از قانون است این حکومت‌ها مدعی‌اند از قانون طبیعت یا تاریخ اطاعت می‌کنند و هرگونه جایگاه برای اراده انسانی را رد می‌کند. این قانون که پایه‌اش در ایدئولوژی است به دنبال آن است که طبیعت انسان‌ها را تغییر دهد، در مقابل نظام‌های استبدادی بی قانون هستند و در آنها اراده‌ای خودسر حکومت می‌کند. حکومت‌های اقتدارگرا آزادی را محدود می‌کند اما توتالیتاریسم به دنبال ابطال آزادی است. نظام توتالیتار طبقاتی و مبتنی بر منافع شخصی نیست از این رو سریع منقرض می‌شوند. دروغ‌گویی در مقیاس عظیم و دشمن تراشی لازمه‌ی جنبش توتالیتار است. در دیگر حکومت‌های خودکامه، فرد باید عمل خصومت آمیزی انجام داده باشد تا دشمن حکومت تلقی گردد اما در حکومت توتالیتار هر فردی که خارج از این چارچوب باشد قطع نظر از عمل و اندیشه‌اش، پیشاپیش منحرف شده است. چرا که گروه‌های غیرخودی خارج از قانون و فاقد حق به شمار می‌آیند.

جنبش توتالیتار، محصول توده‌ای شدن جامعه و ذره‌ای شدن فرد است. هر کجا توده‌ای وجود داشته باشد که به عللی به سازمان سیاسی اشتیاق پیدا کرده‌اند وقوع جنبش‌های توتالیتار ممکن است. آرنت «توده‌ها» را جمعیتی مرکب از افراد تنها و تک توصیف می‌کند که تمایزات طبقاتی خود را از دست داده‌اند. در این حالت، افراد از نظر سیاسی خنثی هستند و نوعی فردگرایی بر روابط انسان‌ها حاکم می‌شود چون هیچ پیوندی با اعضای هیچ گروهی ندارند. اما همین افراد تک افتاده چون میل به داشتن اهداف گروهی را از دست نداده‌اند جذب سازمان‌های سیاسی می‌شوند و در خدمت اهداف یک اقلیت قرار گیرند و این مقدمه‌ای است برای ظهور توتالیتاریسم... . توتالیتاریسم از طریق ایدئولوژی به دو شیوه شرایط جامعه توده‌ای را تشدید می‌کند. یکی از طریق ویران کردن روابط میان انسان‌ها و دیگری از طریق ویران کردن روابط ادراکی انسان‌ها با واقعیت (بشیریه، ۱۳۸۷: ۳۳۶) توتالیتاریسم معتقد است انسان کاملاً منزوی، بهترین گزینه است چرا که

هیچگونه پیوند اجتماعی با خانواده و دوستان ندارد. توتالیتاریسم جنبش توده‌هایی است که تنها وجه مشترک آنان، بی‌هنجاری، احساس ناچیزی، سرگشتگی و گسیختگی است. آرنست سه نوع تنهایی را مشخص می‌کند. تنهایی مثبت که انسان در آن خلوت کرده و تفکر می‌کند. تنهایی به معنای منزوی بودن که نتیجه نابودی حوزه سیاسی و عمومی در دولت‌های خودکامه و اقتدارطلب است. نوع سوم تنهایی به معنای با خود نبودن و با دیگری نبودن که ویژگی انسان توده‌ای در جامعه توتالیتار است.

ترور

از نظر آرنست، سیاست صرفاً محصول روابط انسان‌های آزاد و برابر در حوزه عمومی است؛ از این رو، انسداد حوزه عمومی و حاکم کردن مداری سلسله‌مراتبی بر جامعه، نتیجه‌ای جز «خشونت» نخواهد داشت. هانا آرنست با ترسیم مرزبندی دقیقی میان حوزه عمومی و حوزه خصوصی و یا شهروند و انسان، وضعیتی متعال را برای قلمروی قائل می‌شود که بنابر تعریف، تنها در آن جاست که کنش سیاسی انجام‌پذیر است. به نظر می‌رسد که از این پس فلسفه سیاسی و نحله‌های متفاوت آن، از جمله فمینیسم، از این صورت‌بندی گریزی نداشته است. شیوه تبیین سلسله‌مراتبی آرنست در مورد فعالیت‌های بشری حاکی از نقد او بر مدرنیته است. این برداشت از کنش سیاسی به‌عنوان والاترین نمود انسانیت همواره با این ایده در مورد سیاست در کشمکش بوده است که سیاست، همچون فعالیت از سر مشقت و زحمت، ابزاری است ناگزیر و اسفبار. از نگاه فلاسفه، سیاست ابزار گریزناپذیری بود که وابستگی زیست‌شناختی انسان‌ها به یکدیگر آن را ضروری می‌ساخت تا به زیست اجتماعی آنان نظام بخشد و درنهایت انسان‌ها مجالی برای تفکر والاتر و برای بدبینان، ناراضیان و بی‌بهرگان از حق رأی و نظر، توتالیتاریسم حس اغواکننده‌ای از هدفمندی و تعلق به بار می‌آورد.

از نظر آرنست تنهایی و ترس شدید با یکدیگر وجه مشترک دارند. البته این وحشت فقط به ترس ناشی از حکومت‌های استبدادی مورد نظر هانا آرنست در زمان نگارش خاستگاه‌های خودکامگی مربوط نمی‌شود. تنهایی به نوعی ترس روانی دامن می‌زند که در دل یک فرد عادی ریشه می‌دواند و همه چیز را در پس پرده‌ای مه‌آلود از شک و ترس می‌پوشاند. منظور آرنست از تنهایی صرفاً خلوت و انزوا نیست، چرا که هر کسی در خلوت خودش می‌تواند مایه‌ی تسلی خودش باشد. ما در خلوت ذهن خود به گفتگو با خود می‌پردازیم. همگی ما با دو صدا حرف می‌زنیم. این گفتگوی درونی است که به ما اجازه می‌دهد تا به فکری خلاق و مستقل برسیم و الزامات و نیازهای رقیب را نسبت به یکدیگر بسنجیم. هر بار که در تنگنایی اخلاقی قرار می‌گیریم، گفتگوی درونی را با خود آغاز می‌کنیم. (Arendt, 1973: 156) تضاد منافع و هر موردی از تفاوت‌های

انسانی این گفتگوی درونی را بیدار می‌کند. به زعم آرننت، فکر واقعی به معنای توانایی برای گذاشتن خود به جای دیگری است. بنابراین تنهایی واقعی عکس این است. تنهایی یعنی متوقف کردن ناگهانی این گفتگوی درونی، یعنی «از دست دادن خویشتن خویش» یا از دست دادن اعتماد به خود به عنوان شریک افکار و محرم اسرار گفتگوی درونی. تنهایی راستین به معنای جدا شدن از ویژگی‌های انسانی، دل بریدن از نوع بشر و بنابراین خاموش کردن وجدان است. انسان تنها سرگردان در دریایی از ابهام و عدم قطعیت دست و پا می‌زند و هیچ راهی برای نجات یافتن از میان طوفان‌ها نمی‌بیند. «آرننت این نظریه را مطرح می‌کند که گونه‌های خاصی از خلوت و انزوا، انسان را در برابر تنهایی و به تبع آن ترس شدید آسیب‌پذیر می‌سازد.

تروریسم در اندیشه سیاسی هانا آرننت

حکومت‌های توتالیتار دارای ایدئولوژی واحدی است و این ایدئولوژی قادر به شنیدن صداها و قرائت‌های دیگر ایدئولوژی را ندارد. از سوی دیگر در حکومت‌های توتالیتاریانیسم سیستم تک‌حزبی راهنما و الگوی عمل است. حزب واحد که نسبت به این ایدئولوژی معتقد است و قدرت را در انحصار خود دارد و اقدام به حذف همه اشکال نظارت‌های مردمی می‌کند. تک‌حزبی بودن و تکیه بر یک ایدئولوژی یا یک مذهب واحد موجب می‌شود که حاکمان توتالیتار بر تک‌صدایی تکیه کنند. اصولاً تک‌حزبی بودن نشان از تک‌صدایی دارد از این‌رو هر صدایی دیگر حذف می‌شود خواه توسط فیلم و سینما و اساساً هنر بلند شود یا توسط ادبیات و روزنامه‌نگاری. پس از حکومت، جنبش توتالیتار روزنامه‌های منتقد که کم‌کم ظهور می‌کنند یکی پس از دیگری بسته می‌شوند یا چنان سانسور می‌شوند که هیچ نقدی در اثر آن‌ها دیده نشود. همچنین حکومت‌های توتالیتاریانیسم دارای سیستم امنیتی رعب‌افکن و نیروهای موازی و دارای انحصار اطلاعاتی و رسانه‌ای است. بنابراین و طبق عقیده‌ی آرننت بکارگیری این ابزارها و مکانیزم‌ها به‌ویژه در مورد توده‌ها سازگار است زیرا آن‌ها بیشتر از عقل باقی درکشان به تبلیغات تکیه می‌کند از آنجایی‌که توده‌ها تک افتاده هستند از عقل جمعی بی‌بهره‌اند بنابراین از تجربه یکدیگر استفاده نمی‌کنند. آرننت می‌گوید: آدم‌های تک افتاده بدین ترتیب فقط به دوام تکیه می‌کنند و نه به واقعیت برای همین هم تبلیغات موفق می‌شود؛ چون با تکرار دائمی یک‌چیز در طول زمان تداوم را القا می‌کند حکومت توتالیتار جهان جعلی که ساخته ذهن خود است و شکلی بیرونی ندارد را به‌وسیله‌ی تبلیغات به جای جهان واقعی و حقیقت ارائه می‌کند. افزون بر همه این موارد، حکومت‌های توتالیتاریانیسم دارای اقتصاد جهت‌دار تمرکزگرا و کنترل انحصاری سازمان‌های اقتصادی و رسانه‌های همگانی می‌باشند. در واقع در یک حکومت توتالیتاریانیسم بواسطه عاملیت و کارگزاری بدون چون و چرای دولت، ایدئولوژی واحد، سیستم امنیتی رعب‌افکن و نیروهای موازی، انحصار

اطلاعاتی و رسانه‌ای و همچنین بواسطه اقتصاد جهت‌دار تمرکزگرا و کنترل انحصاری سازمان‌های اقتصادی و رسانه‌های همگانی مقوله امنیت در حوزه‌های ملی پایدار و بدون چالش است. (Arendt, 1973: 286)

ناپایداری امنیت ملی و روندهای پر چالش آن در اندیشه و آموزه‌های هانا آرنت

اقتدارگرایی نظامی در جامعه و وجود رهبری فردی به مثابه دو ویژگی برتر حکومت‌های توتالیتریسم می‌تواند زمینه برای بروز چالش متوجه امنیت ملی نماید. طبق دیدگاه آرنت، خطا نپذیری از مشخصات این رهبران حکومت‌های توتالیتریسم است. در واقع هسته مرکزی توتالیتریسم وجود رهبری است که هدفش سرکوبی هرگونه نهادی است که در برابر او قد برافرازد. از این‌رو هیچ‌گاه خود را به نهاد قانون وابسته نمی‌داند. یعنی اساس نظام توتالیتر بی‌قانونی است این بی‌قانونی ممکن است زمینه را بر خشم و افراد جامعه فراهم کند و امنیت و تمامیت ارضی را به چالش گیرد. (Arendt, 1973: 321)

البته آرنت به مقوله امنیت فرد در حکومت‌های توتالیتر نسبت به امنیت ملی توجه بیشتری نشان می‌دهد. انسان مدرن در فرارویی خویش در جامعه صنعتی به (الیناسیون) یا از خودبیگانگی می‌رسد، به شکلی که هویت طبقاتی خود را از دست می‌دهد و پیوندهای خانوادگی‌اش سست می‌شوند. در چنین موقعیتی احساس عدم امنیت می‌کند و در اندوه حاکم، در جستجوی پناهگاهی، طعمه سیاست‌های انحصارگرانه می‌شود. طبق نگاه‌ها آرنت، بروز پدیده‌هایی چون توتالیتریسم یعنی نازیسم در وجه راست و استالینیسم در وجه چپ آن و به عبارتی وجود رهبرانی کاریزما طبق نگاه ماکس وبر، محصول و نتیجه این شرایط است. طبق نگاه آرنت هر اندازه که حضور فردی انسان در جامعه تنگ‌تر شود، هویت و فردیت او کم‌رنگ‌تر می‌شود، عرصه خصوصی در اجتماع گم شده، و آزادی و برابری در برابر قانون محو می‌شوند. بر چنین بستری حکومت توتالیتر بنیان می‌گیرد و هویت انسان به روزمرگی دچار می‌گردد. همچنین ساختارهای طبقاتی جامعه، آن‌سان که پیرامون منافع مشترک بنیان می‌گیرند، در حکومت توتالیتر درهم می‌ریزند و توده‌ای پدید می‌آید بی‌شکل که کارکردی خلاف دموکراسی و آزادی‌های فردی و اجتماعی پیش می‌گیرد که در نهایت خویش به حکومت اقلیتی ناچیز ختم می‌گردد. هدف جنبش‌های توتالیتر سازمان دادن توده‌هاست نه سازمان دادن طبقات. در این جنبش، رفتارهای توده‌ای همه‌گیر می‌شود و انسان توده‌ای سر بر می‌آورد. (Arendt, 1973: 225)

سیطره عمومی در رژیم توتالیتر گم می‌شود و افراد از فردیت خویش تهی می‌گردند. در چنین فضایی ست که نوع دوستی و خشم به شکل افراط و تفریط در جامعه پدیدار می‌گردد؛ خشم در برابر دشمنان خیالی و نوع دوستی با احساس در کنار هم بودن. در رفتار انتزاعی موجود است که

نژادپرستی سر بر می‌آورد تا تضادی را شعله‌ور سازد که حاصل آن جنگ است. نژادپرستی جزو بایسته‌ی رژیم توتالیتار است. حکومت توتالیتار می‌کوشد با ایجاد وحشت به تضادهای اجتماعی پایان دهد. با توسل به نژادپرستی و ناسیونالیسم می‌خواهد جامعه را یکسان کند. (Arendt, 1973: 227)

بر طبق استدلال آرنت، انسان در عصر جدید بی‌جهان شده است. بی‌جهانی انسان ریشه در صنعتی شدن و تقسیم کار دارد. بی‌جهانی انسان روی دیگر سکه اتمیزه و ذره‌گونگی فرد است در اجتماع است. منظور آرنت از جهان همان جهان محصول کار خلاق انسان است که در مقابل طبیعت قرار دارد. یعنی جهان خاص و غیر طبیعی انسان که مرکب از فرهنگ، هنر، سنت، مذهب، قانون و تمدن انسانی به طور کلی است. فصل تمیز انسان از حیوان همین جهان مصنوعی است که توسط کار خلاق ساخته می‌شود و بدون آن معنای حیات انسانی روشن نمی‌شود. زیستن در چنین جهانی شرط درست اندیشی و احساس تعلق و رواج عقل سلیم است و در غیاب آن ایدئولوژی‌های خیالی و واهی از نوع نژاد پرستی رواج می‌یابد. انسان بی‌جماعت و بی‌جهان پیامد انسان توده‌ای و ذره‌گونگی است که مستعد پذیرش ایدئولوژی‌های توتالیتار است. در نتیجه حوزه عمومی یعنی امر سیاست رو به افول رفته و به جای آن نگرانی درباره نفس گسترش یافته است. بدون چنین جهان و جماعتی انسان‌ها موضوع مشترکی برای اندیشیدن ندارند و در نتیجه تفکر خیالی واهی و بی‌پایه می‌شود. طبق نگاه آرنت، در عصر جدید به علت تحولات بنیادی و مستمر انسان جهان و جماعت مشترک و پایدار خود را از دست داده و در وضع بی‌جهانی گرفتار آمده است و در نتیجه احساس امنیت و معنا و واقعیت را نیز از دست داده است. جنبش‌های توده‌ای ایدئولوژیک مدرن نیز طرز فکری بی‌جهان دارند. انسان بی‌جهان انسان بی‌مکان و بی-جماعتی است که جای خاصی در جهان ندارد تا در آن پنهان شود. در غیاب این جهان انسان دوباره به دنیای زندگی خصوصی و درونی و عرصه طبیعت و تلاش برای معاش در افکنده می‌شود. تحت این شرایط جنبش توتالیتار می‌تواند ناجی انسانی گردد که انسان بی‌جهان در فرایند صنعتی شدن و تقسیم کار امنیت خود را از دست داده است. در واقع جنبش‌های توتالیتار ایدئولوژی یک پارچه‌ای را عرض می‌دارند که بیشتر متناسب با نیازهای ذهن انسان توده‌ای است تا مطابق با واقعیت. (Arendt, 1973: 229) آرنت همسو با ادموند برک توجه مخاطب خود را به این نکته جلب می‌کند که حقوق مندرج در اعلامیه حقوق بشر در واقع نه حقوق ذاتی و سلب ناشدنی آدمیان، بلکه حقوق مردمانی‌اند که در زیر چتر حمایت یک دولت و نظام حقوقی آن قرار گرفته‌اند. حقوق بشر بیش و پیش از هر چیز مجموعه‌ای از اصول و قواعد ناظر بر تنظیم روابط شهروندان با دولت متبوع خویش است. برخورداری آدمیان از حقوق بشر تنها هنگامی دارای معنای روشن و محصل

است که افراد انسانی از مزیت تعلق و پیوند با یک نظام سیاسی - حقوقی برخوردار باشند. آرننت معتقد است اگرچه که پدیده بی‌دولت - بودگی به خوبی نشان می‌دهد که تعلق به یک واحد سیاسی و برخورداری از یک جایگاه در یک نظم حقوقی شرط ضروری برخورداری از حقوق بشر است اما فقدان ضرورت حق برخورداری و تعلق به یک نظم سیاسی - حقوقی زمینه ساز بحران در امنیت ملی است. (Arendt, 1973: 32)

مفهوم شناسی تروریسم در آموزه‌ها و اندیشه سیاسی هانا آرننت

مفهوم تروریسم به صورت تلویحی در کتاب ریشه‌های توتالیتاریسم و در حکومت‌های توتالیتاریسم یعنی گونه‌های راست آن یعنی فاشیسم و نازیسم و در گونه چپ آن استالینیزم انعکاس یافته است. اساساً در حکومت‌های توتالیتاریسم بواسطه سه عنصر و سه ویژگی تروریسم خود را عیان می‌سازند که این سه عنصر و ویژگی به قرار زیرند: الف) سیستم امنیتی رعب‌افکن و نیروهای موازی، ب) انحصار سلاح‌های مورد استفاده در دست حزب حاکم، ج) تبلیغات و توطئه. (آرننت، ۱۳۸۸: ۱۲۸)

در راس هرم سیستم امنیتی رعب‌افکن و نیروهای موازی پلیس مخفی قرار دارد که این پلیس مخفی قدرت آن بر پایه‌ی ترور و خشونت است. انجمن‌های سری با پلیس مخفی در واقع برای کنترل کردن اوضاع و از بین بردن دشمنان داخلی استفاده می‌شود از آنجایی که در حکومت توتالیتار تک‌حزبی وجود دارد و حزب متعلق به حاکمیت است این حزب نیازمند شاخه اجرایی است. اینجاست که پلیس مخفی ظاهر می‌شود در واقع پلیس مخفی شاخه اجرایی حزب است و از آنجایی که این گروه سری دارای قدرت بسیار است اعمال قدرت زیاد و نامحدود منجر به اعمال خودسرانه‌ای می‌شود که نتیجه‌اش ناامنی و وحشت است. یکی از اقدامات مهم پلیس مخفی تربیت خبرچین است طوری که آن‌ها حتی افراد خانواده را تشویق به خبر چینی می‌کند نتیجه این اقدام بی‌اعتمادی در جامعه است طوری که فضای جامعه را اضطراب در برمی‌گیرد. (آرننت، ۱۳۹۶: ۱۴۷)

در حکومت‌های توتالیتار، استفاده از سلاح و همچنین سلاح‌های انحصاری در اختیار حزب واحد و رهبر حزب تحت عنوان (پیشوا) قرار دارد. پیشوا در چنین حکومت‌هایی از صفت کارزماتیک برخوردار است و دارای قدرت بسیج و موبالیزیشن بالایی برخوردار است. در یک نظام توتالیتاریسم، حزب واحد قدرت را در انحصار خود دارد و اقدام به حذف همه اشکال نظارت‌های مردمی می‌کند. تک‌حزبی بودن و تکیه بر یک ایدئولوژی یا یک مذهب واحد موجب می‌شود که حاکمان توتالیتار بر تک‌صدایی تکیه کنند اصولاً تک‌حزبی بودن نشان از تک‌صدایی دارد از این‌رو هر صدایی دیگر حذف می‌شود خواه توسط فیلم و سینما و اساساً هنر بلند شود یا توسط ادبیات و روزنامه‌نگاری. پس از حکومت، جنبش توتالیتار روزنامه‌های منتقد که کم‌کم ظهور می‌کنند یکی پس از دیگری

بسته می‌شوند یا چنان سانسور می‌شوند که هیچ نقدی در اثر آن‌ها دیده نشود. (بردشا، ۱۳۹۲: ۹۵) افزون بر موارد فوق، در حکومت‌های توتالیتریسم استفاده از تبلیغات و توطئه زمینه برای ترور و خشونت فراهم می‌شود. در واقع می‌توان اینگونه گفت که وجود توطئه و دسیسه علیه حاکمیت مدام در تبلیغات توتالیتر گوشزد می‌شود که این خود انگیزه را برای پیشوا برای انجام خشونت و دست بردن به سلاح فراهم می‌سازد. در واقع خصلت‌های تبلیغات حکومت‌های توتالیتر باعث باورپذیری مرامنامه حکومت‌های توتالیتر از سوی توده‌ها می‌شود و به این ترتیب توده‌ها به راحتی این تبلیغات را باور می‌کنند با توطئه با حاکمیت همراه شوند.

سرچشمه‌های تنهایی

تنهایی در عین اینکه احساس ساده‌ای به نظر می‌رسد، پیچیده است. حرف زدن درباره آن دشوار است و خیلی وقت‌ها یا شبیه خاطره‌نویسی‌های رمانتیک می‌شود، یا شبیه توصیه‌های پزشکی. هانا آرنت، فیلسوف سیاسی مشهوری که بسیار به تنهایی می‌اندیشید، معتقد بود تنهایی چیزی فردی نیست، بلکه موجی فراگیر است که با به قدرت رسیدن حکومت‌های توتالیتر بر جامعه سایه می‌اندازد. اما تنهایی فقط محصول توتالیتریسم نیست، بلکه سرچشمه و تقویت کننده آن هم هست. در واقع، وقتی تنها باشیم، مستعد پذیرش تفکرات جزمی می‌شویم. آنچه انسان‌ها را برای پذیرش سلطه توتالیتریسم در جهانی غیر توتالیتر آماده می‌سازد، تبدیل شدن «تنهایی» به تجربه‌ای روزمره است؛ تجربه‌ای مرزی که پیش از این به شرایط اجتماعی خاصی در حاشیه جامعه، مانند کهنسالی، محدود بود [او اینک] به تجربه‌ای عمومی بدل شده است.

هانا آرنت در اواسط قرن بیستم به شیوه دیگری به تنهایی نگریست. از دید او تنهایی کاری است برای انجام دادن و امری است برای تجربه کردن. در دهه ۱۹۵۰ هنگامی که آرنت در پی نگارش کتابی درباره کارل مارکس، آن هم در اوج دوران مک‌کارتیسم بود، اندیشیدن به تنهایی و پیوستگی آن با ایدئولوژی و وحشت را آغاز کرد. او بر آن بود که تجربه تنهایی در سایه توتالیتریسم تغییر کرده است: آنچه انسان‌ها را برای پذیرش سلطه توتالیتریسم در جهانی غیرتوتالیتر آماده می‌سازد، تبدیل شدن «تنهایی» به تجربه‌ای روزمره است؛ تجربه‌ای مرزی که پیش از این به شرایط اجتماعی خاصی در حاشیه جامعه، مانند کهن‌سالی، محدود بود. به قدرت رسیدن نظام‌های توتالیتر سبب شد که تجربه گاه‌وبی‌گاه تنهایی در شکل موجودیتی دائمی متبلور شود. رژیم‌های توتالیتر با تکیه بر انزوا و وحشت، شرایط لازم برای گسترش تنهایی را فراهم آوردند و سپس از طریق تبلیغات ایدئولوژیک به همین تنهایی فراگیر تکیه کردند.

آرنت به مسیری اشاره می‌کرد که طی آن «ایدئولوژی» همچون تمایلی برای جدایی میان عمل و اندیشه به کار گرفته می‌شود. واژه فرانسوی ایدئولوژی نخستین بار در انقلاب فرانسه به کار

گرفته شد، اما تا زمان انتشار ایدئولوژی آلمانی نوشته مارکس و انگلس و بعدتر ایدئولوژی و اتوپیا نوشته کارل مانهایم به اصطلاحی رایج تبدیل نشده بود. آرنت در سال ۱۹۵۸ نسخه ویرایش شده‌ای از مقاله «ایدئولوژی و ترور» را به عنوان نتیجه‌گیری جدید به چاپ دوم کتاب سرچشمه-های توتالیتاریسم افزود. سرچشمه‌ها اثری است که در ۶۰۰ صفحه به بررسی سه جریان یهود ستیزی، امپریالیسم و توتالیتاریسم می‌پردازد. آرنت پیوسته روی این متن کار کرد و با گذشت زمان، برای گنجاندن حرف‌های جدیدش درباره ظهور هیتلر و استالین، متن رساله نیز تغییر کرد. نتیجه‌گیری اولیه که در سال ۱۹۵۱ منتشر شد، این واقعیت را منعکس می‌ساخت که حتی اگر رژیم‌های توتالیتار به طور کامل از جهان زوده شوند، عناصر توتالیتاریسم همچنان باقی خواهد ماند. به نوشته آرنت راه‌حل‌های توتالیتار ممکن است پس از سقوط رژیم‌های توتالیتار در قالب وسوسه‌های نیرومندی زنده بمانند و هر وقت که به نظر برسد رهایی از دشواری‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی به روشی شایسته غیرممکن است، بار دیگر سر از خاک برآورند. جنبش‌های توتالیتار از ایدئولوژی برای منزوی کردن افراد استفاده می‌کنند. انزوا به این معنا است که «فرد از دیگران جدا شود یا در این جدایی بماند». آرنت نخستین قسمت از «ایدئولوژی و ترور» را صرف تجزیه دستورالعمل‌های ایدئولوژیک می‌کند تا نشان دهد که این فرایند چه مسیری را طی می‌کند:

- ایدئولوژی‌ها از جهان تجربه‌های زیسته جدا می‌شوند و امکان تجربه جدید را از میان می‌برند.
- ایدئولوژی‌ها در پی کنترل و پیش‌بینی جریان تاریخ هستند.
- ایدئولوژی‌ها نه «آنچه هست»، بلکه «آنچه می‌شود» را تبیین می‌کنند.
- ایدئولوژی‌ها در تفکر متکی به آن دسته از رویه‌های منطقی هستند که پیوندی با واقعیت ندارند.
- تفکر ایدئولوژیک اصرار بر «واقعیتی واقعی‌تر» دارند که در پس جهان امور محسوس پنهان است.

نحوه تفکر ما درباره جهان بر روابطی که با خود داریم تأثیر می‌گذارد. جنبش‌های ایدئولوژیک پس از آنکه به قدرت رسیدند، با تزریق معنای مخفی به هر واقعه و تجربه در عالم، ناچارند واقعیت را مطابق مدعیات طرح شده تغییر دهند. این بدان معناست که دیگر نمی‌توان به واقعی بودن تجارب خود در جهان اعتماد کرد، بلکه افراد می‌آموزند به خود و دیگران اعتماد نداشته باشد و ایدئولوژی جنبش را به عنوان یگانه مرجع قابل اعتماد و درست به رسمیت بشناسند.

با استفاده از هانا آرنه به مکانیسم‌های عجیبی که از طریق آن پروژه‌های دولتی هاله‌ای از رازداری و فریب، تا به امروز، جامعه شناسی سیاسی بین‌المللی به طرز شگفت‌انگیزی به عملیات پنهان‌کاری و فریب توجه چندانی نکرده است. هانا آرنه درباره خشونت اثری مهم در مطالعه خشونت سیاسی است. به طور معروف بین قدرت و خشونت تمایز قائل می‌شود و استدلال می‌کند که دومی باید کنار گذاشته شود از حوزه سیاسی اگرچه این ممکن است متن آرنه را به منبعی جذاب برای نقد تبدیل کند. آرنه معتقد است، ماهیت جوامع جدید متأثر از ماهیت کنش-هایی است که آنها را پدید می‌آورند. در وضعیت موجود، رفتار سیاسی آمریکا در سراسر دنیا نوعی کنش اخلاقی تلقی می‌شود. حال آنکه ما می‌توانیم در داخل کشور با موضع‌گیری رادیکال، نشان دهیم که از دخالت این رفتار و تأثیر هولناکش بر زندگی مردمان آگاه‌ایم. تروریسم در اندیشه و آموزه‌های هانا آرنه به دلایل واقعیت‌گریزی و ایجاد هراس و همچنین خصلت ایدئولوژیک و سیاسی، زائیده و معلول حکومت توتالیتار است و سرانجام نیز اثبات گردید که خشونت و وضعیت متمیزه شدن فرد بر آمده از خصلت قانونی و ایدئولوژیک توتالیتاریسم و جامعه توده‌ای زمینه را برای پدیده تروریسم به وجود می‌آورد که موجب کاربرد تهدید علیه مردم و جامعه به دلایل ایدئولوژیک یا سیاسی می‌شود. افزون بر همه این موارد بر این نکته تأکید گردید که اگر، تروریسم و تهدیدات مولود توتالیتاریسم باشد، ابتدا تروریسم با از بین رفتن جامعه مدنی ممکن می‌شود. از بین رفتن جامعه مدنی هم برای بروز تروریسم و تهدید علیه امنیت ملی از دو روش و طریق میسر و ممکن می‌شود. در روش اول نظام سیاسی توتالیتار روابط میان انسان‌ها را از بین می‌برد و آن را به حداقل‌ترین وضع روابط تقلیلی می‌دهد. در روش دوم، روابط ادراکی و ذهنی انسان‌ها با واقعیات از هم گسیخته می‌شود و فرد را به ورطه تنهایی هولناک سوق می‌دهد. در نظام‌های سیاسی توتالیتار، یک ایدئولوژی واحد و یک حزب واحد راهنما و الگوی عمل یک رهبر سیاسی است و در واقع رهبر چنین نظامی تحت لوای همان ایدئولوژیک و حزب واحد فراگیر اعمال قدرت می‌کند. البته وفاداری شهروندان به چنین رهبر و ایدئولوژی و حزب واحد او امری واجب، مفروض و مسلم است و چه بسا که در صورت عدم تمکین، فرد انسانی در چنین نظامی مورد تعقیب ایدایی قرار می‌گیرد. انسان مدرن در فراروی خویش در جامعه صنعتی به (الیناسیون) یا ازخودبیگانگی می‌رسد، به شکلی که هویت طبقاتی خود را از دست می‌دهد و پیوندهای خانوادگی‌اش سست می‌شوند. در چنین موقعیتی احساس عدم امنیت می‌کند و در اندوه حاکم، در جستجوی پناهگاهی، طعمه سیاست‌های انحصارگرانه می‌شود. بر طبق استدلال آرنه، انسان در عصر جدید بی‌جهان شده است. بی‌جهانی انسان ریشه در صنعتی شدن و تقسیم کار دارد. بی‌جهانی انسان روی دیگر

سکه اتمیزه و ذره گونگی فرد است در اجتماع است. طبق نگاه‌ها آرنت، بروز پدیده‌هایی چون توتالیتاریسم یعنی نازیسم در وجه راست و استالینیسم در وجه چپ آن و به عبارتی وجود رهبرانی کاریزما طبق نگاه ماکس وبر، محصول و نتیجه این شرایط است. در شرایط بی‌جهانی و از دست دادن امنیت است که انسان به نظم توتالیتاریسم و رهبر توتالیتار پناه می‌برد. زیستن در چنین نظامی خلاف عقل سلیم است و در غیاب آن ایدئولوژی‌های خیالی و واهی از نوع نژادپرستی رواج می‌یابد. جان کلام آنکه انسان بی‌جماعت و بی‌جهان پیامد انسان توده‌ای و ذره گونگی است که مستعد پذیرش ایدئولوژی‌های توتالیتار است. توتالیتاریسم با استفاده از انزوا انسان را از همراهی با دیگران محروم می‌سازد و عمل در جهان را ناممکن می‌سازد و همزمان فضای خلوت او را از میان می‌برد. به اصطلاح آرنت، زنجیر آهنین توتالیتاریسم، توانایی انسان را در حرکت، عمل و تفکر نابود می‌کند و فرد را در انزوای خود در برابر دیگران و در برابر خویشتن خویش قرار می‌دهد. بدین گونه جهان به بیابان تبدیل می‌شود و امکان تجربه و تفکر از میان می‌رود. از دید او انزوا امری است که گاه برای فعالیت‌های خلاقانه ضرورت می‌یابد. چنانکه صرف خواندن یک کتاب نیز تا حدی به انزوا نیاز دارد. آرنت این نظریه را مطرح می‌کند که گونه‌های خاصی از خلوت و انزوا، انسان را در برابر تنهایی و به تبع آن ترس شدید آسیب‌پذیر می‌سازد. آرنت توجه خوانندگان را به مشکل ساختاری زائد و بی‌ریشه بودن مدرنیته جلب می‌کند. فروپاشی نهادهای سیاسی پیشامدرن و سنت‌های اجتماعی جوامعی را ایجاد کرده است که مردم در آنها هیچ جایی در جهان ندارند که دیگر هم‌نوعان‌شان آن را شناخته و تضمین کرده باشند. هانا آرنت به ما یادآوری می‌کند اعمال خشونت آمیز و ترور چیز جدیدی نیست. تا زمانی که دولت‌ها و جنبش‌های انقلابی وجود داشته‌اند، تروریسم و خشونت وجود داشته است.

منابع فارسی

- آرنت، هانا (۱۹۱۱)، *توتالیتاریانیسم*، ترجمه محسن ثالثی، تهران: انتشارات جاویدان
- آرنت، هانا (۱۹۱۹)، *وضع بشر*، ترجمه مسعود علیا، تهران: انتشارات ققنوس
- آرنت، هانا (۱۳۵۹)، *خشونت*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: نشر خوارزمی
- ابراهیمی، شهروز (۱۳۹۰)، *جهانی شدن و امنیت ملی، فصلنامه مطالعات دفاعی و امنیتی*، شماره ۳۳
- انصاری، منصور (۱۳۷۹)، *هانا آرنت و نقد فلسفه سیاسی*، تهران: نشر مرکز
- بردشا، لی (۱۹۱۳)، *فلسفه سیاسی هانا آرنت*، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: نشر طرح نو
- بشیریه، حسین (۱۳۷۶)، *تاریخ اندیشه سیاسی در قرن بیستم: اندیشه های مارکسیستی*، تهران: نشر نی
- پاک نیا، محبوبه (۱۳۹۷)، *تبیین جایگاه حوزه عمومی و امر سیاسی در اندیشه سیاسی هانا آرنت، فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی*، دوره ۱۰، شماره اول
- حسینی بهشتی، علیرضا (۱۳۹۴)، *آزادی مثبت از نگاه هانا آرنت*، تهران: پرتال جامع علوم انسانی
- راییش، والتر (۱۳۸۱)، *ریشه‌های تروریسم*، ترجمه سید حسین محمدی نجم، تهران: دانشکده فرماندهی و ستاد، دوره عالی جنگ.
- کلیما، ایوان (۱۳۸۷)، *آغاز و پایان توتالیتاریسم*، ترجمه خشایار دیهیمی، *مجله شهروند*، شماره ۴۹
- لانگلی، رابرت (۱۳۹۸)، *توتالیتاریسم، اقتدارگرایی و فاشیسم*، ترجمه نیلوفر نادری، تهران: نشر نگاه معاصر
- لسناف، مایکل (۱۳۸۵)، *فیلسوفان سیاسی قرن بیستم*، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: نشر ماهی
- ماندل، رابرت (۱۳۷۷)، *چهره متغیر امنیت ملی*، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی
- ناجی راد، محمد علی (۱۳۸۹)، *جهانی شدن تروریسم*، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه
- نولته، ارنست (۱۳۹۶)، *ایدئولوژی‌های خشونت در قرن بیستم*، ترجمه مهدی تدینی، تهران: نشر ثالث
- واتسن، دیوید (۱۳۸۵)، *هانا آرنت*، ترجمه فاطمه ولیانی، تهران: نشر هرمس

English sources

- Hannah Arendt, **The recovery of the public world**, New York: St. Martin's Press
- Arendt, Hannah, (1982), **Lectures on Kant's political philosophy**, ed. R. Beiner Chicago: Chicago University Press
- Arendt, Hannah, (1994a), **Understanding and Politics**, in: Essays in Understanding, New York: Schocken Books
- Taminiaux, Jacques (1997), **The Thracian maid and the professional thinker, Arendt and Heidegger**, Albany: SUNY Press
- Hiltmann, D. Olkowski & A. Reichold (eds.), **Feminist reflections in ethics**, Houndmills: Palgrave Macmillan